



خدعه، اول از همه، دامن خودمان را می‌گیرد/ بزرگ‌ترین مکر چیست؟

آیت الله قرهی گفت: فرموده اند از بزرگ‌ترین نیرنگ‌ها، خوب جلوه دادن بدی است. مثلاً در جامعه، بدی را خوب جلوه بدهند. یکی از کارهایی که شیطان می‌کند، همین است.

آیت الله قرهی گفت: فرموده اند از بزرگ‌ترین نیرنگ‌ها، خوب جلوه دادن بدی است. مثلاً در جامعه، بدی را خوب جلوه بدهند. یکی از کارهایی که شیطان می‌کند، همین است.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن جلسه درس اخلاق آیت الله قرهی در تاریخ ۱۸ اسفند ماه در پی می‌آید.

شیطانی در صورت انسان!

اگر کسی بخواهد بداند خوب می‌شود، عاقبت به خیر می‌شود، انسان می‌شود، درست می‌شود، عبد خدا می‌شود، یا خیر؛ باید اول ببینید در این فکر، چه می‌گذرد؟

لذا اگر تفکر او، تفکر الهی شد؛ فعل او هم به فضل و کرم الهی، فعل الهی می‌شود. اما اگر فکرش را رها کرد و یله و رها شد، به خدعه ی فکری - که اشاره کردیم - گرفتار می‌شود. آن گاه است که دیگر شیطان، مسلط است. آن که شیطان، بر ذهن و فکرش، مسلط شد، معلوم است بر اعضا و جوارحش هم مسلط می‌شود. آن وقت است که گرفتار خواهد شد. دیگر اختیاری از خود ندارد.

این انسان، بیچاره است که بنای او که احسن تقویم خلق شده، من الله تبارک و تعالی، بر این بوده است که خلیفه الله و عبدالله شود، آن وقت عبدالشیطان شود. مولی الموالی فرمودند: وقتی نیرنگ باز شود، دیگر فقط صورتش، صورت انسانی است، ولی خودش، شیطان است. فرمودند: «الْمَكْرُورُ شَيْطَانٌ»؛ فی‌[۱]؛ صُورَةُ إِنْسَانٍ»؛ نیرنگ باز و مگار، شیطانی در چهره ی انسانی است. چقدر درد است!

این که بارها بیان کردم که دائم این ذکر را بگوییم: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ مِنَ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ؛ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ؛ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و از شرّ شیاطین به خداوند پناه ببریم و در قرآن هم بیان شده: «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ»[۲]؛ یعنی این شیاطین، از جنّ و انس هستند و از طرفی هم جنّ با ما کاری ندارد و برای ما انس می‌آید.

یعنی این انسان، کارش به جایی می‌رسد که شیطان مجسم شود، صورت ظاهرش، انسان است، ولی در او، خدعه وجود دارد و همه هم به این خاطر است که فکر را مواظبت نکرد و در اختیار شیطان قرار گرفت و خود او، امروز شیطان مجسم شد، «الْمَكْرُورُ شَيْطَانٌ»؛ فی‌[۱]؛ صُورَةُ إِنْسَانٍ»، مگار و نیرنگ باز، یک شیطان است، منتها صورتش، صورت انسانی است که خیلی خطرناک می‌شود. آن وقت دیگر این را نه تنها نمی‌شود درست کرد، بلکه خودش، عامل است برای این که دیگران را هم شیطانی کند.

چرا باور الهی شدن، برای ما تعجب آور است؟

لذا ما چندین جلسه هست که بحث خطورات را شروع کردیم و این شاء الله در سال آینده، به شرط حیات، نکاتی را بیان خواهیم کرد که چه کنیم تا الهی شویم، از کجا شروع کنیم؟ درمان این تفکر چیست؟

پس این شاء الله بیان خواهیم کرد که چگونه می‌توانیم این فکر را در کنترل نفس مطمئنه درآوریم، خطوراتمان، ربّانی و ملکی شود و بعد در اختیار ذوالجلال و الاکرام، قرار بگیریم و الهی شویم؛ یعنی طوری شود که انسان هر چه در مرحله ی اولی، تفکر می‌کند، می‌گوید و با اعضا و جوارح خود، فعل انجام می‌دهد، همه، الهی شود. آن جاست که دیگر یدش، یدالله؛ چشمش، عین الله و ... شد. آیا می‌شود غیر از معصوم هم این گونه شود؟

بله. ابوالعرفا، آیت الله العظمی ادیب(اعلی الله مقامه الشّریف) و شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز(روحی له الفداء و سلام الله علیه) فرمودند: اصلاً معصوم تجلّی اسماء و صفات خدا شد، یدالله، عین الله، اذن الله و ... شد که به انسان

بگویند: ای انسان، تو می توانی یدالله، عین الله و اذن الله شوی؛ چون اصل قوام تو بر این است که فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ» [۳] و معنای «فَطَرَتِ اللَّهُ الْإِنْسَانَ»؛ قَطَرَتِ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» [۴] هم همین است. لذا اتفاقاً افعال، کردار و هر آنچه از تو، بروز و ظهور پیدا می کند، باید الهی شود، ید تو، یدالله؛ عین تو، عین الله و ... شود.

منتها چون فکر و ذهن ما جای دیگر است و آن را خراب کردیم، وقتی هم این چیزها را بشنویم، در مرحله ی اولی تعجب می کنیم، می شود من، یدالله، عین الله و ... شوم؟! لذا علت تعجب ما این است: چون ذهن و فکر من الهی نیست، باور این مطلب هم برای من مشکل است.

آن وقت اگر الهی نشدی، «مذبذبین»، «بین ذلک»، «هذا و هذا» نمی شود شد. بلکه اگر الهی نشدی، شیطانی می شوی. بله، صورت، صورت انسان است، اما مولی الموالی (علیه الصلوة و السلام) می فرمایند: این، شیطان است، «الْمَكُورُ شَيْطَانٌ»؛ فِي صُورَةِ إِنْسَانٍ. لذا شک نکنید که چنین کسی، شیطان است. آن که شیطان، او را گرفتار کرده و بعد ابزار شیطان و دچار خدعه ی شیطان شده و حالا دیگر خودش، شیطان شده است؛ صورتش، صورت انسانی است، اما خودش، شیطان است!

شرط این که نماز اول وقت، حلال مشکلاتمان باشد، چیست؟

بنا بود انسان، خلیفه الله شود؛ خلیفه الله هم باید تمام صفات و اسماء خدا را داشته باشد، اما بین کارش به کجا رسیده که در صورت انسانی هست، اما شیطان است! همه هم برای این است که ذهن و فکر را کنترل نکرد و مراقبه نکرد. با خودش می گوید: حالا فکرش هر جا رفت، اشکال ندارد، دو رکعت نماز بخواند، درست می شود.

آیت الله العظمی بهجت به نقل از آیت الله قاضی (اعلی الله مقامه الشریف)، آن عارف بالله و موحد عظیم الشان - که بیان کردم موحد چیست - بیان فرمودند: شما نماز اول وقتتان را بخوانید، هر چه مشکل داشتید، رفع نشد، به من قاضی - نعوذ بالله - لعن کنید. این مطلب، صحیح و منقول است، اما یک نکته دارد و آن، این که یک موقع به مکر فکری دچار نشویم. البته چنین کسی آرام آرام توفیق نماز خواندن در اول وقت را هم از دست می دهد.

نمی شود کسی گناه کند، چشمش، بد کار کند، زبانش هر طوری خواست بچرخد، تهمت بزند، غیبت کند، زخم زبان بزند، دیگران را به سخره بگیرد، حرمت بزرگتری، کوچکتری را نگاه ندارد، دل برادر مؤمنی را بشکند و ...، اما فقط نماز اول وقت بخواند و دلش خوش باشد که نماز اول وقت من کذا و کذا باید چه کند، چون نماز اول وقت است و آیت الله قاضی هم بیان فرمودند که نماز اول وقت بخوانی، این طور می شود!

آنچه که مهم است، این است که فکر اول بگوید: من چه کاره هستم، فکرش جای بد نرود تا بعد اعضاء و جوارح هم بتوانند الهی شوند و الا باز در خدعه و مکر شیطان می افتد. بعضی از وهابیت هم به ظاهر نماز اول وقت می خوانند. اتفاقاً بعضی از آن ها شاید بیشتر هم رعایت کنند که اول وقت، نماز را بخوانند. اما آیا همین، تکمله کار است؟ یا این که باید بدائم اعضاء و جوارح باید درست کار کند. این اعضاء و جوارح هم درست کار نمی کند، الا به این که فرمان هم الهی شود.

خدعه زدنی که کفر است!

لذا وقتی فکر کسی، الهی شد، اول از همه به خودش خدعه نمی زند و مکر به خود نمی کند، بعد به دیگران هم مکر نمی زند. این قدر این، مهم است که باز مولی الموالی (علیه الصلوة و السلام) فرمودند: «الْمَكْرُ يَمْنُ»؛ اَتَمَمَكَ كَفْرًا» [۵]؛ مکر کردن به آن کسی که به تو اعتماد کرده، کفر است.

ذیل این مطلب، ملای نراقی (اعلی الله مقامه الشریف)، جمله ی زیبایی فرمودند. ایشان می فرمایند: کدام مکر بالآخر از این که انسان، به خودش، مکر کند؟ آن کسی که به خودش مکر کند، معلوم است که به دیگران هم راحت مکر می کند. آن کسی که به خودش مکر می کند، کیست؟ آن کسی که فکر و اعضاء و جوارحش را پله و رها کرده و تصوّر می کند با یک عمل خیر، همه ی آن ها را از بین می برد، بلافاصله هم برایش عبارت «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» [۶]؛ تداعی می شود و فکر می کند خداوند، سیئات را به حسنات تبدیل می کند.

ایشان می فرمودند: «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»، برای وقتی است که انسان یک عمر در سیئات هست، حالا فهمید

اشتباه کرده، برمی گردد، «تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً تَصُوحًا» [V]، دیگر مکاری به خودش نمی کند، به دیگران مکر نمی زند، اعضاء و جوارحش را کنترل می کند، از گذشته ی خود به راستی پشیمان و متنقّر است که اصلاً نمی خواهد به گذشته ی خود فکر کند، حالش، حال خرابی است، وقتی یاد گذشته خود می افتد، دائم در اضطراب، نگرانی و وحشت است و می گوید: خاک بر سرت، تو انسان بودی؟! این عمر شریف را چگونه گذراندی؟! خودت را به چه چیزی مبتلا کردی؟! بدبخت! بیچاره! لذا چنین کسی که به خودش برمی گردد، اما دیگر به گناه برنمی گردد، مشمول «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» خواهد شد. نه این که کسی دائم گناه کند، بگوید: یک نماز اوّل وقت، جبار و جبران کننده است!

البته بیان فرمودند که برخی از مطالب، جابر الفعل است، اما این، برای زمانی است که دیگر به آن فعل برنگردی. لذا در قبلش، عملی، جابر آن فعل است. پس اگر به آن فعل قبلی برنگردی، آن را جبران می کند. اما این که دائم به سمت گناه بروم و به خدعه ی فکری دچار باشم، نمی توانم به خودم دلداري بدهم که بالاخره درست می شود و خدا سیئات را به حسنات تبدیل می کند؛ چنین کسی گرفتار می شود. یک موقعی بلند می شود که همان لحظه ای است که ملک الموت آمده و او را درون قبر گذاشته اند. در آن موقع به او تلقین می کنند و می گویند: «إِسْمَعْ إِيَّاهُمْ يَا فَلَانُ بْنُ فَلَانٍ ... إِنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ».

تلقین؛ یعنی آنچه در دنیا قبول داشتی و حالا دوباره دارند برای تو تکرار می کنند. اگر باورش شده بود که مرگی هست، مراقبت می کرد. البته او در تشییع جنازه و ختم شرکت کرده، فهمیده که همسایه، فامیل و ... از دنیا رفتند، اما باور نداشت که «إِنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ»، به درستی که (إِنَّ، إِنَّ تحقیقه است) حقّ است. اگر باور به حقایق مرگ داشت، افعال و کردارش را مراقبه می کرد و به خدعه ی فکری دچار نمی شد.

لذا مولى الموالى (عليه الصلوة و السلام) فرمودند: اگر به کسی که به تو اعتماد کرده، خدعه بزنی، کفر است، «الْمَكْرُ يَمْنُ ‏ اِثْمَتَكَ كَفْرًا». بعد هم ملاّی نراقی (اعلی الله مقامه الشریف) فرمودند: چه کسی بهتر از اعضاء و جوارح تو که به تو اعتماد کرد؟!

این که فردای قیامت می گویند: دست، پا و ... به سخن درمی آید، این پا را به کجا بردی؟! مجلس حال و معنوی بردی، یا نعوذ بالله به مجلس گناه رفتی؟! این چشم که امانتی در دست من و توست، چه چیزی دید؟! این لب به سخن درمی آید و می گوید: به من خیانت کرد! این، به من مکر و خدعه زد و گفت: اِنْ شاء الله درست می شود، نگران نباش. این که مدام به خودمان القا می کنیم، همین است. تهمت زد، غیبت کرد، زخم زبان زد، بعد گفت: درست می شود. همه ی اعضاء و جوارح، تک تک لب به سخن می گشایند و از این انسان شکایت می کنند؟!

پس این انسان کیست؟ حالا بعدها بیان خواهیم کرد. البته بحثی را هم در زمینه معرفت النفس داریم و دیگر نمی خواهیم آن را تکرار کنیم. اِنْ شاء الله آن مباحث معرفت النفس را پیاده خواهند کرد. ما یک هفته در میان، جمعه ها در شهرک اندیشه، این میث را بیان می کنیم. در آن جا اشاراتی داشتیم که این نفس چیست؟ این ماهوی وجود ما چیست؟ اگر ما این جسم هستیم، جسم چیست؟ اگر فکر هستیم، فکر چیست؟ اگر روح هستیم، روح چیست؟ آیا نفس، همان روح است؟ و این نفس کیست که اعضاء و جوارح دارند از او گله می کنند و شهادت می دهند که به ما خیانت کرد، مگر تو نیستی؟!

اوّلین مطلبی که بشر از آن، غافل شده؛ همین بحث مکر و خدعه ی فکری است. من برای همین این همه وقت راجع به خطورات صحبت کردم و تا این جا مدام بحث کردیم و شاید طولانی ترین بحثمان، این بوده است. این که بزرگان و اعظم ما گذرا از این بحث گذشتند، یک دلیل این بوده که دیدند جدّی کسی نیست که بخواهد.

لذا اوّل چیزی که ما هستیم، همین تفکرمان است که حالا آن بحث نفس را هم خیلی کوتاه بیان خواهیم کرد؛ چون من عادت ندارم میثی که در جایی بیان کردم، جای دیگر همان را تکرار کنم. اما ما گرفتاریم و باید این تفکر را درست کنیم. پس این، کفر است که اوّل به خودت خدعه بزنی و مدام بگویی: اشکالی ندارد، همه ی کارها را انجام بده، اِنْ شاء الله آینده، توبه می کنی و درست می شود. فرمودند: این، همان شیطان است.

معلوم است این شخص دیگر به دیگران هم به راحتی مکر می زند. لذا فرمودند: «الْمَكْرُ يَمْنُ ‏ اِثْمَتَكَ كَفْرًا»، مگر به آن کسی که به تو اطمینان و اعتماد کرده، کفر است. یعنی چنین کسی کافر است. اعضاء و جوارح به من و تو، اعتماد کردند، مراقب باشیم. دیگران به من و تو اعتماد می کنند، مراقب باشیم. به شما رأی می دهند که امور مردم را درست کنید، شما اوّل آن طور بیان می کنید، بعد طور دیگر می شود، مواظب باشید، کفر است!

لذا فرمود: معلوم است چنین کسی فکر می کند که دارد به دیگران مکر می زند، در حالی که دامن خودش را می گیرد. لذا به این روایت هم دقت کنید که خیلی زیباست. مولی الموالی (علیه الصلوة و السلام) عجب حملات نابی بیان فرمودند. فرمودند: «مَنْ رَمَى مَكْرَ حَاقٍ رَمَى مَكْرَهُ»؛ هر کس نیزنگ بزند، نیزنگش دامن خودش را می گیرد. یعنی حقیقتاً به خودش برمی گردد و او را بیچاره، بدبخت و زمین گیر می کند. اگر فکر به خدعه افتاد، فردای قیامت او را زمین گیر می کند و اعضاء و جوارح شکایت خواهند کرد.

شاید بگویید: چطور می شود که فردای قیامت، فکر بیشتر از اعضاء و جوارح، عذاب می گیرد؟ یک مثال بزنم مطلب جا بیفتد. دیدید می خوابید خواب می بینید که مثلاً از طبقه ی چندم زمین می افتید؟ وحشت وجودتان را دربرمی گیرد. از خواب بلند می شوید، عرق کردید، احساس می کنید بدنتان هم از آن زمین خوردن، آسیب دیده است. حتّی بعضی ها گفتند: در بدنمان، کبودی دیدیم، در حالی که در بستر خودشان خوابیده اند.

یکی از دوستان برای من بیان کرد: خواب دیدم یک کسی دو بازوی های من را فشار می داد و من را بالا می برد و بعد من را پرت کرد. آثارش هنوز هم مانده است. آستین هایش را بالا زد، دیدم هنوز کبودی اش هست. او می گفت: وقتی از خواب بلند شدم، فلج بودم و نمی توانستم دستم را تکان دهم.

سؤال: شما که در خواب و در بستر بودید، این وحشت افتادن از بالا به پایین، جیغ زدن و ... برای چیست؟ این، سیر روح است؟ کجا دارد می رود؟ کجا هست؟ با جانتان هم فرق می کند. چون زمانی که به نفس، نفس زدن افتادید و کسی هم می آید بیدارتان می کند، شما دارید نفس می کشید. پس جان را دارید، آن چیست که جان شما نیست، اما به ظاهر سیر کرد، از بدن، بیرون رفت و به یک جاهایی رفت و الآن افتاد. این چیست؟

لذا این مثال را بیان کردم تا این مطلب برایتان قابل درک شود که می گویند: فردای قیامت، از اعضاء و جوارح سؤال می کنند. چون به هر حال برای انسان سؤال پیش می آید که مگر من نیستم؟! آیا خودم از خودم سؤال می کنم؟! اعضاء و جوارح که خودم هستیم. این دست هست که رفته خطا کرده و با قلمی دیگری را زمین زده و یا بیجا بلند کرده، اختلاس کرده و گرچه وقتی کسی، قسّی القلب شد، صمّ بکم عمی خواهد شد. منظور از این صم بکم چیست؟ این که الآن دارد می شنود، می بیند، حرف می زند؟! عمی کجاست، این که دارد می بیند و به صورت ظاهر کور نیست. اما چون به حقیقت هیچ نمی فهمد و نمی شنود، به حقیقت کور و کر است.

آن هایی که در این قضایا هستند و نفوذی می باشند و مکر و خدعه برای این نظام مقدّس دارند، این مطالب را نمی خوانند، اما اگر یک زمانی هم به گوش آن ها برسد، به سخره می گیرند؛ چون نمی فهمند، صمّ بکم عمی، فهم لا یعقلون، او، فهم لا يرجعون، هستند.

پس باید فکر را مراقبت کرد و إلا اگر خطورات نفسانی و شیطانی آمد، دیگر خطورات ربّانی و ملکی را چه می فهمد؟! اگر بگویند: آیت الله قاضی (اعلی الله مقامه الشّریف)، سیر و سلوک آن چنانی داشته اند، به سخره می گیرد و نمی تواند قبول کند.

همان طور که بگویند: آیت الله العظمی سیّد ابوالحسن اصفهانی (اعلی الله مقامه الشّریف)، یک باره دستشان را باز کردند و به سرعت، مانند یک جوان قبرا، دستشان را جمع کردند و به آیت الله مولوی قندهاری فرمودند: آقا شیخ محمّدحسن، ببین. ایشان هم می فرمایند: نگاه کردم، یک لحظه دیدم همه ی عالم زیر بازوی این سیّد هست و مدهوش شدم. از آن حوض، آب به من زدند و من را به هوش آوردند و فرمودند: آقا شیخ محمّدحسن، نتوانستی ببینی؟! این ها برای کسی که خطوراتش، ملکی و ربّانی نباشد، قصّه است و حقّ هم دارد که نمی فهمد.

او این مطالب را چه می فهمد؟! چه می فهمد کسی که الهی شد، می تواند خلیفه الله شود و اگر خلیفه الله شد، باید عالم در ید قدرت او باشد و إلا اصلاً خلیفه الله نیست. چون او گرفتار مکر نفسانی و خطورات نفسانی و شیطانی و خدعه و مکر فکری است، این معنا را چه می فهمد؟! او فقط بخورد، بخوابد، چطور می مالش را بیشتر کند، وزارتش، وکالتش و ... چه شود. دنبال بازی دنیاست، تا یک باره مرگ بیاید. البته شاید برای بعضی هشیاری هم ایجاد شود و یک باره بگوید: فلانی هم که این قدر قدرت و نفوذ و ... داشت، مرد، پس ما هم می میریم. اما گویی چنین مطالبی هم برای آن ها فقط یک تلنگر کوچکی بوده و بیدارشان نمی کند و دوباره روز از نو و روزی از نو و یادشان رود که دیگران هم رفتند و من هم می روم. با خودم (خودم، نه با دیگران) چه می کنم؟!

من دارم با خودم بدرفتاری می کنم، دارم به خودم خدعه می زنم، چرا حواسم نیست؟! مدام به دنبال جمع مال هستم، فکر می کنم می خواهم نظامی را به هم بزنم، اما نمی فهمم که دارم به خودم مکر می زنم. من سیاسی حرف نمی زنم، اما اگر اخلاق بعضی ها را بیدار نکند، به چه درد می خورد؟! دقت کنیم، من و شما هم امکان دارد این گونه رفتار شویم، امروز ما به صورت ظاهر قدرتی نداریم، اما معلوم نیست اگر یک موقعی من و شما هم موقعیتی پیدا کنیم، رفتار نشویم. لذا انسان باید خیلی مراقب باشد که مکر و خدعه نکند و إلا گرفتار می شود.

اگر عالم، همه ی ما، می فهمیدیم که اگر داریم خدعه می کنیم، اول از همه داریم به خودمان، خدعه می کنیم، صورت ظاهرش مکر به دیگران است، اما حقیقتش، مکر به نفس است؛ به خدا قسم درست می شدیم. درد این است که نمی فهمیم. اگر می فهمیدیم، خیلی از مطالب درست می شد. اصلاً دنیا، گلستان می شد.

منتها «بعضکم لبعض عدو» همین است، فکر می کنیم که به دیگران، خدعه می زنیم و جنگ برای دیگران راه می اندازیم و ...، اما نمی فهمیم که در اصل به خودمان خدعه زدیم و گرفتار می شویم.

از راه خدعه نمی توان جلو رفت

لذا باز در روایت دیگری فرمودند: «مَنْ مَكَرَ يَالْتَّاسُ؛ مَكَرَ يَالْتَّاسُ؛ رَدَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكْرَهُ فِي عُنُقِهِ» [۹]؛ هر کس به مردم، نیرنگ بزند؛ خدای سبحان نیرنگش را گریبان گیر خودش می کند. پروردگار عالم این حلقه ای را که درست کرد تا به مردم، مکر بزند، در گردن خودش می اندازد. به تعبیر عامیانه فکر کرده زنگ است! مکر به خودش برمی گردد و پروردگار عالم گرفتارش می کند.

شما به سلاطین عالم و کسانی که حبّ دنیا دارند («حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَاطِيَّةٍ» [۱۰])، نگاه کنید، آن ها همین گونه هستند. غافل از این که هر موقع هر کسی به افراد دیگر، حالا به هر طریقی خدعه کند، خودش گرفتار می شود. لذا از راه خدعه نمی توان جلو رفت. برای همین امیرالمؤمنین فرمودند: ما اهل مکر و خدعه نیستیم.

اگر ما هم یک موقعی خواستیم بیاییم کاری کنیم و چیزی را درست کنیم که از طریق خدعه باشد، باز نظام گرفتار شد و به خودش برگشت، هم فردی و هم اجتماعی. در تمام این موارد، همین است و اگر به دیگری مکر بزنیم، گرفتار می شویم و به خودمان برمی گردد.

اردوغان مکر کرد، دیدیم که به خودش برگشت، هر چند خودش هنوز هم نفهمیده است. همه ی این سلاطین که این طور مکر می زنند، نمی فهمند و در آخر به خودشان برمی گردد. با خدعه نمی شود کاری کرد.

بزرگ ترین مکر چیست؟

لذا وای به حال کسی که این حالت را داشته باشد، کدام حالت؟ در این روایتی که بیان می کنم، آمده است. دیگر چنین کسی، شیطان مجسم می شود و خیلی بد است. اگر نعوذ بالله کسی اهل أمّ الخبائث و شراب خوار باشد، تکلیفش معلوم است، اما وای به حال کسی که خودش را خوب جلوه بدهد.

فرمودند: «مِنْ أَعْظَمِ الْمَكْرِ تَحْسِينُ الشَّرِّ» [۱۱]، از بزرگ ترین نیرنگ ها، خوب جلوه دادن بدی است. مثلاً در جامعه، بدی را خوب جلوه بدهند. یکی از کارهایی که شیطان می کند، همین است، لذا نگاه کنید آن قدر بدی در عالم خوب جلوه پیدا کرد که همان غرب که یک روز حجاب آن ها آن گونه بوده، امروز به جایی رسیدند که اگر کسی آرایش نکند و بیرون بیاید، به عنوان انسان کثیفی مطرح می شود و حتماً باید یک ته آرایشی داشته باشد.

متأسفانه در جامعه ما هم این چنین شده است. مؤمنین گرفتار شدند و شرّ تبدیل به حسن شده است. لذا فرمودند: بدی را خوب جلوه دادن، بزرگ ترین مکر است. گاهی زنان مؤمنه هم گرفتار شدند و ته آرایشی می کنند که مثلاً بگویند: ما تمیز هستیم. در حالی که فرمودند: بالاترین مکر، همین خوب جلوه دادن بدی است، «مِنْ أَعْظَمِ الْمَكْرِ تَحْسِينُ الشَّرِّ».

کما این که رضا خان ملعون تصوّر می کرد پیشرفت غربی ها و ... در بی حجابی است. لذا بعد از سفری که به ترکیه داشت و به دیدار آتاتورک رفت، تصوّر کرد که اگر زنان را به این سمت و سو سوق دهد، پیشرفت خواهند کرد؛ یعنی شرّ

را خوب جلوه دادن که این از اعظم مکر است. خیلی عجیب است.

لذا ببینید که مولی الموالی چقدر زیبا بیان می فرمایند که شرّ را خوب جلوه دادن، از بزرگ ترین مکرهاست، حال چه فردی باشد و چه اجتماعی. این، خیلی مهم است و باید خیلی مواظب و مراقب باشیم و إلا گرفتار می شویم.

در قدیم، پوشش همه طوری بود که اعضاء و جوارحشان هم معلوم نباشد. بی بی دوعالم(علیه الصلوة و السلام) با این که در آخر فرمودند: غسلنی باللیل، کفنی باللیل و ادفنی باللیل، اما به فضّه خادمه[۱۲]، بیان می کنند: من می خواهم تابوتی داشته باشم که اندامم معلوم نباشد. اما ببینید امروزه ما را چگونه به مکر دچار کردند.

یک مکر این است: حجاب کذا و کذا هم نوعی حجاب اسلامی است. اگر بی بی دوعالم آن را گفتند، پس این چیست؟! لذا اگر شرّ را تبدیل به حسن کنیم، از اعظم مکر است. این مطلب را از باب مثال بیان کردم، شما می توانید مصداق های دیگری برای آن، پیدا کنید.

مثلاً در مطالب فردی می گوئیم: اسلام گفته وجه و کفین، معلوم نباشد، پس ایراد ندارد نوع پوشش، چنین و چنان باشد. پس این هم همان می شود که مکر است. یعنی شرّ را به حسن تبدیل کردن که انسان را گرفتار می کند. در مطالب اجتماعی هم همین طور است.

رابطه ی مکر فکری و یأس، که بزرگ ترین گناه کبیره است

چرا می گویند: مکر بد است؟ روایتی داریم که بیان می کند: وقتی مکر کردی و چیزی را خوب جلوه دادی، در حالی که خوب نبود، دیگر از آن به بعد، اعتماد مردم به خوبی ها هم که خوب است، گرفته می شود. یعنی دیگر باور نمی کند که خوبی هم خوب است.

دیدید برخی مواقع دولت هایی روی کار می آیند که مردم را از همه چیز زده می کنند، طوری که می گویند: اگر به این هم رأی دهیم، اتّفاقی نمی افتد، این هم مثل آن هست. لذا اعتماد گرفته می شود. برای همین می فرمایند: اعظم مکر این است، چون حسن اعتماد در جامعه گرفته می شود.

مثلاً برای انتخابات ریاست جمهوری که دو ماه بیشتر وقت نداریم، وقتی کسی از نیروهای چنین و چنان هم باشد، باز مردم می گویند نمی توانیم به او هم اعتماد کنیم؛ چون وقتی قبلی را دیدند که به ظاهر نیروی ولایی بود، اما یک زمانی خراب کرد و حرف آقا را گوش نداد، حسن اعتماد گرفته می شود.

برای همین است که می فرمایند: اعظم مکر این است که شرّ را خوب جلوه بدهی که انسان را گرفتار می کند. مدام بیاید بگوید چنین و چنان می کنیم، بعد مردم ببیند هیچی نشد، لذا اعتمادشان از بین می رود.

شیطان هم همین را می خواهد، هم در مطالب اجتماعی و هم در مطالب فردی خود انسان. یعنی طوری می شود که گاهی خود انسان هم به خودش دیگر اعتماد ندارد؛ چون در ابتدا مدام به خود مکر زده و می گوید: اشکال ندارد، توبه می کنم و ...، حالا دفعه بد، دفعه بعد، دفعه بعد، ...، دیگر در آخر به خودش می گوید: تو اصلاً درست نمی شوی، خدا هم تو را نمی بخشد و یأس ایجاد می کند. برای همین است که فرمودند: از بزرگ ترین گناه کبیره، یأس است. پس دقت کنید که انسان از مکر فکری نهایت به کجا می رود. مدام شرّ را خوب جلوه می دهد، بعد در آخر می گوید: رهائش کن، تو که دیگر خوب نمی شوی؛ یعنی به یأس می افتد که فرمودند: یأس، از اعظم ذنوب کبیره است. خود گناهان کبیره، کبیره و بزرگ است، اما بزرگ ترین گناه کبیره، یأس است.

لذا این مکر فکری، انسان را مأیوس می کند. وقتی در جامعه، شرّی را خوب جلوه دادند، دیگر مردم مأیوس می شوند. یحتمل به این که خدای ناکرده دیگر رأی هم ندهند و بگویند: چه فرقی می کند این باشد یا آن باشد، همه یکی هستند، دیدیم آن که خوب ترينشان بود، چه کرد. لذا وقتی یأس ایجاد شد، دیگر انسان کنار می کشد و خودش را یله و رها می کند، امروز این کناه او را می برد، فردا گناه دیگر و ...، خودش به خودش می گوید: تو دیگر درست بشو نیستی. امروز زبانش خراب می شود، فردا چشمش خراب می شود، فردا نعوذبالله در مجلس گناه دیده می شود و ...، لذا کنترل فکر، خیلی مهم است.

بهترین راه کنترل فکر

باید فکر را کنترل کنیم تا بیچاره و بدبخت نشویم، شیطان ملعون، ما را با خودش نبرد، یک موقع شیطان مجسم نشویم و به مکر فکری گرفتار نشویم.

به این مکر فکری باید خیلی دقت کنیم. عرفا این مطالب را کم بیان کردند، چون خودشان که می دانستند و کسی هم در آن زمان نبود که طالب باشند. اما این بحث، بحث عجیبی است و باید فکرم را مراقب باشیم تا ما را گرفتار نکند و به زمین نزند. یک روزی بلند نشویم ببینیم که شیطان شدیم. یک روزی نشود که از رحمت خدا هم مأیوس شویم و بگوییم: خدا هم دیگر با ما کاری ندارد، پس من هم دیگر کار خودم را می کنم، در گناه غوطه می خورم، بیچاره و بدبخت می شوم و ...

ای وای از آن روزی که دیگر بیچاره بیچاره باشم، خدا، چه زمانی بناست درست شوم؟!

بهترین راهش هم توسل است، فقط توسل. بگوییم: آقا جان! امام زمان، دستم را بگیر، گرفتار نشوم، بیچاره نشوم.

مراقب و مواظب باشیم بیچاره و گرفتار نشویم.

خدایا! من که باختم، بد باختم، عمرم تباه شد. خدایا، به حقّ حجتّ، عنایت کن. آقا جان! ما به امیدی در خانه ی تو، مهدیه، آمده ایم.

آقا جان، امام زمان، حوّل حالنا!

یا بن الحسن! امسال هم تمام شد، اما من آدم نشدم. یا مقبّل القلوب و الابصار، یا مدبّر اللیل و النهار، یا محوّل الحول و الاحوال، حوّل حالنا الی احسن الحال، چقدر این را گفتم، اما من که حالم همان حال است. چه موقع بناست من درست شوم؟! یک چیز را هم دائم می گویم: اگر بخواهی به من واگذار کنی، من بدتر می شوم. برای همین است که می گویم: یا محوّل الحول و الاحوال، یعنی من که نمی توانم، تو می توانی، پس حوّل حالنا الی احسن الحال، آقا جان، امام زمان، حوّل! من را به حال خودم رها نکن، من خودم نمی توانم، من آدم نمی شوم.

من درست نمی شوم. نکند مأیوس شوم و دیگر بروم. مگر نغرمودید: یأس از اعظم گناهان کبیره است، قربانت بروم، من را دچار این گناه کبیره دیگر نکن، دستت را بگیر تا یأس در من نیاید.

من چه امیدها داشتم، ...

آقا جان! هر شب می گویم: به حقّ مادرت دستم را بگیر. آقا جان! ما که نفهمیدیم، اما بزرگان گفتند (البته گاهی یک چیزی در وجودم اتفاق می افتد می فهمم که اثر همان است): کلید ورود به قلب شما، مادران نرجس خاتون است، من هم که توسل می گیرم و فاتحه می خوانم، اما نگذار لحظه ای باشد.

آقا، من چه امیدها داشتم، امیدم این بود که یک روز سرباز شما شوم. نه این که هنوز در این گناهان، غوطه بخورم. آقا جان من که می دانم کسی که در گناه باشد، نمی تواند سربازت باشد. آقا جان، به حقّ مادرت دستم را بگیر.

آقا جان، من خرابم، می دانم، من بیچاره ام، می دانم، من نتوانستم کنترل نفس و فکر کنم، می دانم، اما آقا جان من این همه آمدم و یا بن الحسن گفتم، نگذار طوری شود که دیگران، فردای قیامت به من بخندند که چه شد، تو هم که این همه یا بن الحسن می گفتی با ما هستی! برای خودت بد است.

آقا جان! می خواهم خیلی عامیانه بگویم، یک کاری نکن به مادرت نرجس خاتون، شکایت شما را کنیم. بگوییم: مادر خوبی ها، این همه برای تو فاتحه خواندم، به پسرت بگو: دست من را بگیرد. چرا پسرت دست من را نگرفته و من را از گناه بیرون نیاورده؟! چرا من آدم نشدم؟! آقا جان، دستم را بگیر.

آقا جان، یک کاری نکن به عمه جانت، زینب، گله کنم. بگوییم: ای چادر سوخته، ای زمین خورده، ای تازیانه خورده - می دانم ناراحت می شوی از این جمله، یا من را درست کن یا تا درست نکنی می گویم، می گویم: - ای معجز از سر کشیده شده! ای زینب!

آقا جان! دیگر بس باشد، دستم را بگیر، آقا جان، اگر دستم را نگیری، کار را بدتر می کنم و جلوتر می روم و می گویم: به حق آن لحظه ای که خون از سینه ی مادرت می چکید ... یابن الحسن! آقا جان! به حق آن موقعی که صورت مادرت سرخ شد ... آقا! یا قبض روحم کن، یا درستم کن. به حق آن مادری که وقتی امیرالمؤمنین غسل می دادند، یک موقع سرشان را به دیوار بزنند و های های کریه کنند، چه کردند با این پهلوی و بازو! ... یابن الحسن!

«يَا وَصِيَّ الْحَسَنِ وَالْخَلَفَ الْحُجَّةَ إِلَيْهَا الْقَائِمُ الْمُتَنْتَظِرُ الْمَهْدِيُّ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَخَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ»

[۱]. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۲۹۲.

[۲]. ناس/ ۶.

[۳]. الیتن : ۴.

[۴]. روم : ۳۰.

[۵]. غرر الحکم و درر الکلم، حدیث: ۶۴۸۲.

[۶]. فرقان/ ۷۰.

[۷]. التحريم/ ۸.

[۸]. غرر الحکم و درر الکلم، حدیث: ۶۴۸۸.

[۹]. غرر الحکم و درر الکلم، حدیث: ۶۴۸۹.

[۱۰]. مصباح الشریعه، ص: ۱۳۸.

[۱۱]. غرر الحکم و درر الکلم، حدیث: ۶۴۹۱.

[۱۲]. حضرت فصّه خادمه نزد بی بی دوعالم، خودش عالمه ای شده است. آن بانوی مکرمه و معظمه، همه چیز را با قرآن جواب می داد و